



بسم الله الرحمن الرحيم
پس از حکیم علی الاطلاق که هست مشهور همان کفر خلفه کا نور ایمان ایچا و غیر موده و لغت کلمه
رأس الخلق که معانی مصر و مکان خداست باینکه بدست نموده و نقبت الکرام و صیاب
خطام و دیگر بدخامس المومنین اصغر صغیرین غفره رب المشرکین که این شستی و زیقانی است در
معانی عارفه همیشه حسب استدعای بعضی اخص اصعد فا و اصدق اظلا بشیر از آنکه منقطع
گردیده و چنانکه نظر بر این مقاله آنست که بهی و خطار را بذیل عفو و عطا پوشند و من از انکه
و علی الکفایان مقدمه اولی در تشریح فقهه باینکه است که معده جسمی است مستعد بر پذیرفتن
مکرب از گوشت و عروق و شریانین و منقسم است به سه جزئی مری دوم معده سیم قعر معده
انامری ابتدا کرده است از اقسامی و من و اما مقطع عظام فقص یعنی استخوان سینه رسیده است
و من و غلاف قصبه ریه واقع است و منکب طعام و شراب در معده از راه حلق و من و منکب طعام
محل اوتنهای مری است و اول معده و مری از گوشت عاریست و منکب است و منکب و منکب
که منکب کند و بعضی آنرا فواد نامند برای آنکه قریب بدل است و در اینجا شعبه از عصب منفرق
شده است برای افاده حس از اینجا است که شنیدن و آنچه که به فک یا گوی آرد و اما قعر معده منقطع
و بالای نام است و در اینجا گوشت کثیر است تا به فقهه اوجه اکل شود و معده را و و طبقه است
طبقه داخل و آن عصبانی است برای حس و طبقه خارج و آن بکافی است اعنی در طبقه خارجیه این طبقه

MALIBRARY, AMU.
P09523

گوشت بسیار برای دفعه گرم و کون جرات و لایقهای طبقه باطنی این طبقه بعضی را از اندام بعضی را از
تا جذب اسهال حاصل آید و طبقه خارجی پهن و درشت تا وضع فاصله نماید و در بری هیچ لایق محو
نیست چرا که در آن احتیاج اسهال نیست و شامی از غصبت حتی بقیه معده در آید و در وی گسترش
ست تا بدان جس نقصان غذا در پیوسته حکم عا الاطافه و سهای آن دیگر اعضا را از این
خداوه است بجهت آنکه اگر نمیدانست که سگی شتی بجنبه صفات غذا بسنجور می شود و چنان
طافان فائده و هم در شتی و چنانکه از اعلی مرتبه در خلط عام بعد از آنکه بقیه غذا را از اسفل بر و پناه غری
خروج فاصله نیست معده از خف بقدر و از جانب راست بکشد و از چپ چپ بطال بر و است
و غذا از فوق که در شتی میگذرد و از فوق انصب میگذرد و از کبد باید که عروق چند تا در شتی قرار گیرد و در شتی
اند و از مقعر کبد با معار سمیه اند و اینها تا ماسا رقیقانا مندا و اما ششها از اثنا عشری حقا تم
وفاق و این بر سر ر عیلاما مندا است آنکه بالای امعای دیگر واقع اند و فاق هم خوانند جهت آنکه
جرم اینها باریک است و اعور و قوون و مستقیم و این بر سر کد یا سفلی گویند جهت آنکه زیر اینها اند و غذا
گویند بسبب گندگی جرم اینها و روده اثنا عشری که بقیه معده پیوسته است طول آن بقدر دوازده
اصابع مضبوط است و این صافش می باشد و این وجه اثنا عشری گویند و در این روده را که معده
پیوسته است بگویند نامند و این روده برای دفع است و این معام و صام سبب آن نامند که در
اکثر امراض از فضل بسیارند و این سلسله است که از زهره از راه این روده بر روی و گویند
و بعضی فاق و این را باریک است که با دارد تا که فعل در وی و بر با وجود این اعور است و آن سلسله پرا
و نخستین چین کل کرده باز به دیار آید و پائین نال گفته و قریب به پیغور آن چپ سیده باز بسوی خلف
بازگشته و بر آبر مهره قطن سید فر و آمده و مستقیم پیوسته است و این هم ترانه فضل است و بعد از این تقیم
است و مستقیم از آن که تا کوه پراشت و قائم است و بعضی لایقهای آن قوت جاذبه دارند تا فضل را
جذب کنند و در شتی میگذرد و در کیفیت معده غذا هرگاه فار و معده می شود و سخیل میگذرد و چنانکه
ماند از شک غلظت است و این جوهر را کلسوس نامند و این استحاله اول است و صورت نوعی را کول

و چونان باقی میماند و باشد ای این چشم از وقت شروع در مضع است تا بقای غذا در معده پس از چنگ
از آن کیلوس است بجهت قوت جاذبه که راه را ساریقا بکشد و قوت آن با معامی بریزد و
آن خلط در کبد از صورت غذائی مستحیل بصورت خلط دیگر و آنرا که در کبد طبع می یابد کیلوس
گویند و اختلاط را که ازین پیدا میشوند و فضل ازین پاره که میماند می آید **باب اول**
در بنفیه عبارت است از حرکت هوا و سایر غیر بنفسم که از بدن باز گرد و بنف و شدت و اضعه
اسهال منقطع شود و گاه با آنکه که فی بنایه و مکی ماده نسوی امیجا بکشد و با سهیل و مضر و بر یکین
از غشیان خالی نبود و گاهی بسبب افراط استقلال روح که از شدت و جمع می شود غشی طاری می
با وجود این اگر سوز تدریج شود بصحت جمع می کنند پس طبیب باید که با هر فن و ذریع بود تا از مصوبه
مفرغ خرد و دست از علاج نکشد و بنفیه اکثر باطل می شود و بسبب یار غم و ن ایشان
ما بر نودی اصلاح می پذیرد بجهت آنکه درین سبب نیست انفعال اثر و و بیشتر می شود و هم
قوی و ارباح و سایر اعضا در غمی باشند و آنچه پیران را بود خطر است بجهت قوای آنها
و بعضی مردم می باشند که ایشانرا همیشه بود و بنفیه استقرخ و اختلاط و به و این قسم بنفیه
منعکس کننده یا نبیا میماند باید دانست که اصل این مرض نگاهاریدن طعام است پس طعام گاه متغیر
بصرف اویت و گاه به بنفیه و گاه بسود اویت شود که جمله را در سه فصل بیان میکنم فصل اول
که تغیر و فساد طعام بصرف اویت بود که طبیعت آنرا دفع نماید پس از آن فاسد آنچه طائی و در
علوی باشد بقوی منقطع خواهد گردید و آنچه را نسبت در قعر معده بود با سهیل چون طعام فاسد
بر آمدن گیرد و دیگر بود فاسد که در بدن و عروق بود بتدریج می آید و هوا و صاکی اگر موجود بود
خواه که در جهت ضرورت خلا و این اچند علامت است یکی کرب معده بجهت زدارت
ماوه و گاهی بسبب جوارت اثر وی بدل میبرد و در آن نیز که گاهی پدید می آید و هم غشیان
بسبب این که طبیعت متوجه دفع است و باشد که به چه مریض نور و بعضی بر آید بجهت توجه
ماوه بجانب اعلی نسوم شدت عطش که با و بود کثرت شرب آب فرو نشود چرا که این که در معده

میرسد بسبب خنجر آن جلد گرم می گردد و باز آن نبرد می گردد و بخت ال عظیم باشد حال ای شوره چنانچه می
صفت روی قرص آید چرخ در معده و معابد پدید آید بخت شدت کسح و اذیت داده شستیم یعنی بار یک گردود
برای آنکه غنی عضویت قلیل اللحم پس بکند باز و طوالت مستغرق می باشد و قوی شود و مقهور غش
سبب از اطراف استغراق روح که از غنیمت می شود و گرد طاری می شود و ششم سقوط از غنیمت بکند از استغراق
روح سقوط می کند سقوط طوالت مستغرق سقوط منقطع است و ششم در آنکه استغراق طوالت به روح
می شود و در آنجا باقی مانده است و ضعیف می شود و این معنی موثر است
نقصان و ضعف حرارت غریزی می شود پس اطراف سرد می گردند و مقهور می شود زیرا که سبب غصبا
دماغ است و معده مخاوی و دماغ واقع شده پس بخارات روی که از معده واقع شده با غصبا
میرسد و سبب استغراق از مودی می شود باز هم انحراف رو و الطراف صد غنیمت چنانکه بگوید
سبب الیکم که با غصبا نافذ شده هنوز جزو عضو نشسته اند به سبب استغراق طوالت با غصبا
مستغرق می شوند پس انحراف و الطراف می گردد و هر چند این امر عامی است مگر بسبب اینکه غصبا
وجه سرعت قبول تحمل است ظهور آن در هر چه مواعیم سریع پیدا شود و بهمین علت علامات سبب
شدت و ضعف داده شدت و ضعف می پذیرند بلکه در بعضی حالات بعضی این علامات یافته
میشوند و بعضی علاج اول داده فاسد که منفع نشده باشد مستغرق سازند باین وضع که از آب
گرم و نمک قوی کنند و اگر سبب این است بهمین آمیزند و صواب است لیکن جلاب و مار حاصل وادون
نشان بخت آنکه در دو در معده محو و فاسد می شوند و صفتی گردند و هم در دو و غدا می شود
و صاحب هضمه را از جنس غذا نباید و او بکند به کمال در معده منع از غذا است مگر وقتیکه ضعف
قوی و فله و روحانی نیز بکار نیاید و زیرا که در نهایت ضعف معده است اما اگر در معده پیوسته
بود پس می فروشنند حدت غذا اندکی جلاب دهند و است و اگر اسهال کم بود و قوی
قوی دهند مناسب که اندک حمود به آب نمک می یاکسانی و دهند و حقه فایده تمام دارد باید
دانست که اعانت اخراج تا وقتی است که از کثرت قوی و اسهال ضعف غالب نشده باشد

کافور دانه ترش و دانه هیل بر یک حسب حاجت دهند و اگر دوا بقی باز کرد و طباشیر و
 سرکه مسوق و شربت انار ترش و یا شربت لیمو بطور حق بلیند و زرشک و انار دانه ترش
 و قدری پودینه و فلفل گرد و کنک بقدر حاجت ساییده معموق سازند و آنجا که حرارت شدید بود
 استعمال ناجیل ریانی و نبات بود و نیزه کنجی و نبات و زرشک و زرشک صندل و کافور و کلاب
 سوده بر معده و قلب دهند و اگر حرارت بدرجه اتم بود و بی بند و بار این قرص و شربت لیمو یا انار
 ترش سرشته بلید مانند طباشیر زرشک تخم خاضریان زرد و سواد صندل و شنبلیله و زرشک کبری و
 دانه هیل و انار دانه ترش کافور و آب زرشک ساییده اقراص سازند و زن بر یک موقوف
 بر برای طبیعت و شربت لیمو این قرص باید داد و استعمال سهل و درین مرض نه و این ضعیف مناسب
 نیست چرا که دفع فضله از اعصاب فضا ضرور است و درین مرض خود هیچان صفا است
 بچهل که استعمال سهل ضرر بخشد اما هرگاه ضرورت شدید و ماده درامع باشد و جزو سهل چاره
 نبود که ام بلینی بار و مثل آلبو بخار او کل سرخ و سوزن منقی و مریضی و کنجی پاده و گلخانه البته
 مضائقه ندارد اما غرضی که معمول فقیر است و اکثر تجربه ریشه هم نوشتم همیشه دوق زرشک یک کافور
 کافور چهار تولد طباشیر تولد براده صندل سپید یکپا و آلبو بخار اینهم آثار پودینه یکپا آثار پودینه نیم
 آثار لایچی سپید نیم پا و انار دانه ترش یکپا و دارچینی نیم پا و درده آثار آب شنب ترکرده کافور و زنجیر
 بسته چهار آثار عرق کشند اما آگاه باید بود که در شدت حرارت استعمال این عرق بدون شربت
 لیمو و غیره مباد است جائز نیست و آنچه در تسکین هم میفیه حکم کسب دارد و نوشیدن عرق لیمو و کافور است
 و غساله برنج سااهی یا ماء الراب جهت تسکین منمید است و هم این شربت سود میدهد آب انار
 ترش یک جزو آب پودینه نیم جزو فلفل برابر و بقوام شربت آرد و بمرتبه اخیر که هیچ معالج و فلفل
 اسهال میقد نفتم این دوا باید داد و دانه هیل مغرخته کنار مغرخته که صندل سپید مغرخته
 طباشیر پوست درخت بذر بل برنج سااهی یکپا و انار دانه چهار درم سقف ساخته شربت انار
 منفع بدین چون دین مقام ذکر احتیاط و دیگر دویه مرکبه بمیان آید لاجرم بیان هر یک پرخته

بکنجین را تا بکینز رود و صد و شصت قسم گفته اند و این اصح اقوال است و با جهت تطویل مثل بزیک
 نسخه بکنجین سافج شکر تی لایف شیخ الرئیس که درین مرض بکار می آید اکتفا میکنیم باید دانست
 اصل نسخه از شیخ است تا ما محرم بنی که یا آنرا بطور دیگر مؤلف نموده لاجرم این ترکیب منسوب بنا
 شد چنان که یا گردیده حقیقت در سر نسخه ~~شیخ الرئیس~~ است تا آنکه انبلی کنند آنقدر که حدت کمر
 بسکند پس یک آنرا نبات بنفید آینه در دیک سنگی یا تبت ملائم و شانه و کف آنرا بگوشت پخته
 تا بقوام آید آنکه آنرا تسبیح بگوشت سرد کرده یا پخته در ظرف مسی نشیند یا صنی نگاهد از پیرایه آثار
 میخوش باید دانست که در باب اطلاع اطباء معصومان که اگر مقوم نموده باشند میگویند و میگویند یعنی ترش و
 شیرین است مفره است صفت آن بگیند آب انار شیرین و ترش مساوی الموزن و در
 دیک سنگین یا مسی قلمی دارد و هر دو سن یکسان قند سپید داخل کرده مقوم بماند صفت
 شربت انارین منعنعج آب انار ترش آب انار شیرین بر دو در ایک جوش داده و یک شب
 بگذارد صبح صافی آنرا گرفته آبش ملائم بپزند تا نصف رسد پس آب نعنعجای تازه و صفا
 نموده در هر یک نعل آب را مین کیطل شکسته سپید و نیم نعل آب نعنعج داخل کرده بقوام آرند
 پس سرد کرده بدستور نگاهد از پیرایه آثار پس حالمس آب انار ترش آب انار شیرین یک
 من و دیک سنگین کرده عود قاری خام آمله منقی از هر یک دو درم در آن داخل کرده بپوشانند
 تا به نصف رسد صاف نموده قند سپید نیم من داخل کرده بقوام آرند بپایان شربت
 حبیب الاسن باید دانست که اگر شربت از تر یکب قیامه است گویند که فیشاغوس اختراع کرده
 صفت آن حبب الاسن نه جز و بگویند و بپوشانند تا به نصف رسد و بپایان و ده جز قند سپید
 اضافه کرده بقوام آرند بپایان باید دانست که گاهی بسبب فساد هوا که عبارت از وباست
 با رسیدن عموم مردم و اسهال عارض میگردد و درین مرض گاهی ناگواری درین العام می باشد
 و گاهی فی علایش که بسبب ناگواری درین العام است بحث همانست که مذکور شد و اگر طعام
 فاسد شده پس علاج آن استعمال مطلقیات و مسکنات مذکوره است لیکن استفراغ در آن

بالکل ممنوع است و در احصایت مسموم به ازین دوا می بخورند و زهر سیده صفتی است که خام در خاکستر گرم
 گداخته افشرد آن گرفته در کاس بلعالم یا نبات بقدر حاجت آمیخته نمیشوند و شیخ این دوا را سالک و نبات
 بهین شده است فصل در بنفشه که سببش تغییر طعم بود بر او است و بغیرت چون طعم
 قاسد شود و بیاضی یافت فصل در ~~سود و سوسن~~ طبعش لطیف است و جهت جبهه میکند و در وقت ~~در وقت~~
 علامت آن بر انگشت بغم در پی و اسهال فی حاضرت آمدن و سبب آن لعاب از دهن عکاز
 آید و چون بکون بکون بکون در آب بخورند و باین دوا می بخورند و باین دوا می بخورند و باین دوا می بخورند
 و از ارج فیکر و حسب مزاج مناسب است و بخور آنست آب ترب و بنفشه و سوسن و در حین بخورند
 تا که قوت مساعد باشد پس چون حسن مطلوب گردد و شکر بکشد و سفر جلی بنفشه کند و بکند و بکند
 و کبابه از هر یک در حین سبب و معطلی از هر یک نیم درم و دوا خام چهار درم و شکر یک درم و دوا می بخورند
 بکشتن آن با لادن اطراف و بستن آن در عطران و مشک و عود و درم ساخته بآب بهی آمیخته بر موده
 نهاده و حمام فائده دارد و دوا یک سوسن است بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 یک درم و نیم و معطلی و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 یک درم و نیم و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 ماییدن بنفشه است و آنچه بخورند و سیده آنست که اول از آب گرم در کاس فی نمایند باین دوا که
 با ده باقی باشد ازین سفوف اخراج کنند و سیده باین دوا باین دوا باین دوا باین دوا
 کل سفوفی که بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 سوزانده بعد تقیه زهر نبا و کوفته بچینه و عرق بادیان حبیب با لادن ناش ساخته تسحیب و بکند و بکند
 از طلاطین خوراند و جوارش معطلی و عود شیرین و بکند و آنچه که زهر سیده افشرد که خوب
 بسیار آنکه کینانی است هندی و در اطراف بنارس و عظیم آباد و غالی پور و مرشد آباد و بهین میرسد
 بقدر چهار درم با فضل سیاه در کلاب یا عرق بادیان ساییده نوشانند و هم عرق بنفشه که فصل
 اول مرقوم شده بنفشه فی افند و فاد زهر حیوانی و پنهان و نار جیل در بانی و فاد زهر معدنی و سبب حال

کردن نفع می بخشد و دیگر ادویه تا بقصد حاره استعمال کردن صفت میکنند سیاه جالینوس منجمه چین
 بن الحسن که عمر عقیق و دو پهل عمل خاصه فی پنج پهل آب بقدر حاجت و در یک سنگی به نزد کف
 آنرا گیند تا بقوه آمد و در آن شربت می بیند و این اسم فارسی است یعنی شربت به که با شربت
 بگوئی ترتیب دهند آب فروغ و این شربت را در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی
 تا بقصد رسد کف گرفته گذارند تا در دهن نهان گردین و در پس عاف کنند و در یک اندازند و بریزند
 بر آن عمل خلاف منزه و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی
 و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی و در آب شربت بگوئی
 بقدر یک من و پوست بیرون پیسته و پوست اترج حب الاس بقدر سه درهم کوفته در صندل
 نهاده و در آب ند کوراند اخته بخوش آرد و هر بار یک سه را مالیده باشند هر گاه نصف آب باشد
 باشد که سپید نیم من مقوم سازند و ترکیب بیرون کردن بپردازد اینست که پوست به را بکار و
 جوی جدر کرده بپردازد و خلاف آنرا دور سازند و بیان حمام بهترین حمام است که قیوم
 البنا بود تا بوی آهک و انفصال بخورده اند و منقطع شود و فضا آن وسیع باشد تا
 بسبب کثرت هوا از انفس مسترده مخطئه بفضلات قلوب و از این مخطئه بفضله ابدان متغیر شود
 و هوا آنجا خالی از دخان و هوای کینه بود تا مزاج قلب متغیر سازد و آب آنجا شیرین بود تا
 رطیب او فنی حاصل آید و حرارت آتشان حسب مزاج شخصی بود و باید که حمام بسیار گرم باشد
 که عمل و مرخی است و نیم گرم هم نبود که آن جذب عرق می کند بلکه معتدل و در شدت حرارت
 و قوی باشد و سواهی بیت سطح که آنجا جاده از بدن دور می کنند بچکام خانه حمام بار مختصر
 نمی باشد بلکه خانه اول مرطب و میرود است و خانه ثانی مستحکم و مرطب و ثالث مستحکم و مرطب
 و باید که در هر خانه از خانه های حمام آبی را که مناسب هوا آن خانه باشد استعمال کنند و باید
 تفصیل این در رساله دیگر که در بیان مستحکم ضروری نوشته شده است و دیده است
 در بیان اولیای باید دانست که او را از ترکیب قدیم است بعضی گویند که اترج

تا بعد از برطوبت رنج پاک کند پس بقی یا اسهال آنرا منفع سازند و اگر از تنقید
ماده نشود سفر علی بسمل آن و بنید بشرط تقاروت و بعد از تنقید اگر اسهال باقی باشد
تسکین کوشد تا اسهال منقطع شود و بهترین تدابیر تسکین هضمه خواب کردن است
حکم نیری گرم پوشیدن و اطراف شکم را با دست گرم و جامه در آمدن تا اسهال
بتمامه بند شود و در هضمه از طبیب بخشد و مین جفاف را که اسهال منقطع گردد و داده باشد
رائل سازد و آنچه در رگها از ماده غلیظه رسد و با شد زائل سازد و ویرا طبیب و
و بعد فراغ از هضمه بخوردی بهل الانهضام اعتدائید چون گوشت طیور و اگر مافی بود آنرا
باب انار و آب غوره ترش سازند و تا از چای قوت و آمدن طبیعت بر عادت اندک
اندک در غذا تغلیظ و توسیع کند تا از آفت محفوظ باشد و بدانکه اگر درین هضمه در رمی
و لدی معده عارض شود و تم اسهال و آب انار شکر آمیخته دهند و این قسم هضمه بکسانی
افتد که واد رسیده آنها غالب باشد و بعد از اخراج ماده اگر مناسب دانند بهرقین
آن قرص عود و قرفل و کباب دهند و آنچه در هضمه یعنی غذا کوبند بکار برند و حسب حاجت
آنچه دیشم اول است برگزینند و آنچه فقیر حرج دیده این سفوف است انار دانه بریان
دانه نیل بریان که باز رنبا و بریان شهاب کشنی بریان بلبله کالی مصطلک و می حب الاس
بریان سفوف ساخته و در شربت حب الاس شسته بلیانند فائز چون تخمه هضمه اکثر
سبب ضعف معده و فساد هضم می باشد لاجرم چند منج مجرب خود را خواهی شد
چو ارشش مانع بروزت معده و سوء استمرار صفت آن تا قله تیج درم
بسیار قرضه نیل و دار فلفل اسارون هر یک سه درم قرفل و نیم درم فلفل سیاه
و دو درم شکر طبرزدست درم کوفته و خجسته با سه چند غسل بر شد حسب مستعمل اطباء می
هند باضمه و شسته و دافع قبض صفتش تر کنا چیتة اجوان کلرخی کنک لایورنی کنک
کنک سیاه انگور دیر بریان سواوی الوزن و نیمیل و دو چند نیم او و نیم کوفته خجسته در عرق لیمو

سینه بزرگ باد و داشته ابر چشم مقروض خام و داشته ناخواه یک نیم داشته باویان یک نیم داشته
 است زرد و تریج یک نیم داشته کشتی خشتک داشته پوست بیرون پسته یک نیم داشته
 بن بخت داشته بلک شیر سید و نیم داشته زرب و داشته پوست بلبله کالی جا داشته
 حد کوفی یک نیم داشته خولجان یک نیم داشته سینه شیر ناکون و داشته قرق نقل یک نیم داشته
 شیب سبز نین و داشته کوفته بیخته ششک خالص داشته عرقان یک نیم داشته انداز عرق
 بنش شسته با و نیم تخلیل و ضعف معده باویان یک کوفته با و آتاریو و ششک با و آتاریو
 با و کالی یک کوفته با و آتاریو یک کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته
 عرق فارسی و دو توله عرق کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته یک کوفته
 توله کجری و دو توله ناگسیر یک نیم توله زرب توله شیطاح بندی و دو توله سافج بندی نیم با و
 ب سیاه و نک با و جری و نیم توله و دو توله یک کوفته در آب شش آتاریو باویان کسه
 ارق و پودینه نیم آتاریو یک شانه زرد و شسته صمغ پنج آتاریو کشته بقدر ریخت توله با و
 نه بل از طعام بعد از آن تناول نمایند خا میشته و نیم بلای فرنگ و رین با و نیم کجری
 بروی صفوی آید علامت این مرض چند سنت یکی نفخ شکم و نیم وجع معده سوم تشنگی
 هم اسهال بی در پی بودن بر از رقیق نیم حقیق ششم باز ماندن خون از جریان
 سینه هفتم تشنگی ششم کرب و بیقراری نیم سوزش اعصابی باطنی و هم شدت عطش
 و نیم تشنج و از نیم سقوط نفس نیز هم عرق سرد بر آمدن چهارم تو اتو نفس با و نیم
 ای رنگ رو شانه زرد هم غرضین و تریق آن و حلقه سیاه گرد چشم افتاد و هم تشنگی
 ن و لب سیدیم سقوط قوت نوزدهم تریل بدن بیستم بر و اطراف علاج از آب گرم قی
 کردن و از نیم نوشیدن بقدر نیمی قطره یا زاده از آن تا به مقدار قطره و نیم تری که از
 اسیر با و نیم گویند و آب آینه نوشانیدن و خوابانیدن مرخص با و نیم نشستن اسهال
 و قی بقدر یک کج کل و نیم بر و غن و غن با و نیم خوراندن و صبح آن اسهال

درین خروج و ادق آب ترنج یا عربی بودینه باطنیج بحلیل نوشتن ایندین و اطراف اینجا کستر
 گرم ستره بسته گردید نمودن و اگر لاد نم و خمر میسر نشود و اقیون خط و کاغذ و فلفل گره و خوراکه
 و کلب اطراف نایند و شتر و اطمینانی فرنگ در پیقه و بانی اجازت قصدت چون غرض
 پالیش این سناک صرف صحت ~~پیشانی~~ است الا چرم منج مجرب به تجریر و رآده در نه معاج
 و منشیج دیگر اندک خربزیه کتاب سودی نمی دهند و محدث را و لا و آخر و باطنی و ظاهر و صلی
 علی رسولی محمد و آله و اصحابه جمیع

الحمد لله المبین السلام که در این ایام خیر انجام رساله نافع بهر خاص و عام در معاج
 امر خاص و به پیغمبر خرس اند غنا کل اهل الاسلام ترصیف غریه قیام حکیم
 مولوی احمد حسین صاحب فتح آبادی بصحت تمام در شهر کانپور
 محله پیکانپور به تبلیغ خطباتی تزیین
 انطباع پذیرفت سنه ۱۲۹۹
 ۹۵۲۲
 احمد خانبوی
 صاحب

